

<p>گشتم از لطف وجود در پانت کرد آهنگ ملک امریکا تن محمود ایاز گویت شد کرد آهنگ ملک امریکا</p>	<p>بر درواستان پانت که شهنشاه عهد و میر وفا سر بیدان عشق گویت شد که شهنشاه عهد و میر وفا</p>	<p>شکر کاندو رکاب احسانت زمین تغنی شدم شناخت دل آزاد ابر مویت شد از چنین نعمه خوان گویت شد</p>
<p>قصیده رضوانیه</p>		
<p>در ایام عید رضوان تحریر و بساحت تقدیس تقدیم شده بهوش</p>		
<p>زار زار از شوق گل نالد هزار عید رضوان است و ایام بهار گاه آزادی ز قید ماسواست عید رضوان است و ایام بهار در تغنی کبک و سار و صلصل است عید رضوان است و ایام بهار مید مدبل چو اسر ایل صور عید رضوان است و ایام بهار از هر زو و نفخ بادحس عید رضوان است و ایام بهار</p>	<p>در نوا و نغمه آمد مرغ زار فصل شیاق است در روز و صل یا روز عیش و عشرت بل بهاست فصل شیاق است در روز و صل یا هر طرف آهنگ و صوت بل است فصل شیاق است در روز و صل یا میکند باد صبا حشر و نشور فصل شیاق است در روز و صل یا از خریر و صوت ما و منهر فصل شیاق است در روز و صل یا</p>	<p>باز شد فصل بهار و مرغزار برقع فکند است با گلخدا وقت سیر و گشت بان صفاست طیر روح قدسیان در این نواست باغ پر زور زریحان و گل است زمین ندا از صفا و غلغل است شاخ چون قصر ز مردم گل چو حور این سراید قمری پر جذب و شور از حیف شاخ و برگ هر سهر میرسد بر گوش جانها این خبر</p>

از زمردی هند غیر اسریر	میفتاند آهوی صحرا عسیر	میگش از جان و دل و رقابدیر
میزند در قاف قرب غما صغیر	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
آب خاک عطر و غیر شد عجبین	روح می بخشند نسیم عنبرین	بارخ گل و جبه بسل بین قرین
این سر و شس آید ز فردوس بین	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
ز عد و صو شس زهره دق کرده آب	برق آتش بار سوزد هر حجاب	کوثر و نسیم ریزد از سحاب
میخوشد لیل و میخوشد جباب	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
از غوان و بید و کلج و نارون	ز گیس و نسیم و نار و نترن	کرده غیر اغیرت چین و ختن
آید این آواز سرو و یا من	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
باغ گل دارد ز هر سو نکستی	هر دم فسنه زاید خرد را حکمتی	هر زمان بخشد جهان را نعمتی
هر نفس زین رنه آرد بهجتی	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
سیر گلشن در علاج بر سر سقیم	میسد در بیاق فاروق عظیم	میسر و از دل غم و اندوه و بیم
این ترانه آرد از ذوق سلیم	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
تا بشس خوری کند هر ذره زر	پرورد لعل و زربد از حجر	انجسم و اقمار سازد در شجر
میسد بد این مرده بر هر بوم	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
کن عطا ای ساقی ساغر بدست	جام می بر عاشقان می پرست	می ده از میخانه عهد است
تا زندان نعره عشا بان مست	فصل میثاق است در روز ول یا	عید رضوان است و ایام بهار
چون قیام روز رستاخیز خیز	در پیاله باده خونریز ریز	عطای ز گیسوی عنبر بیز ریز

عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	این سخن باصوت عشق آمیز میز
وز حسینی رازها ابراز کن	از عراق و هوسم حجاز آواز کن	مطرب از شهنواز و شور آغاز کن
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	بادم این آهنگ را و مساز کن
آتش اندر دانش و فریبک زین	یاد فونی نغمه و آهنگ زین	بربط و اوتار و تار و چنگ زین
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	شیشه غم زین ز ابر سنک زین
با گل و گل باش بدم و بدم	کبک سان در کود و صحران قدیم	در چمن کن سرو قامت را علم
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	این بیان بر خوان بصوت زیروم
هوشیاران زین طرب هوش بین	عالمی در عیش و نوشانوش بین	خمر عهد و خشم حق در جوش بین
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	دار عشق از این صلابه دوش بین
افکنند بر باغ و بستان یک نظر	تا که چون گردد درخ حق جلوه کر	باغ گل آورد شاخ و بار و بر
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	حالی باشد زین بشارت منقخر
جست گل رونق از آن روی نگو	یافت سبل هیچ و تابله زموی و	ز گس از چشمان او شد فتنه جو
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	روح عالم تازه شد زین های موج
شد ز امزش زنده موات قبور	ستوی کردید بر عرش ظهور	در چنین فصلی شب یوم نشود
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	بر میدهند گونه اسرافیل صو
در حبه ان افراشت خرگاه و علم	زد عیان در عرصه مکان قدم	از خفای لامکان شاه قدم
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یار	کک امش زد بد لها این رقم

عش و فرش و لوح و کرسی آفرین	صانع افلاک و فلک شرح و دین	مالک ملک سموات و زمین
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	زندان در عرضه گیتی چنین
گشت این بیت سخن دار استرو	جلوه و اشراق کرد از شهر نور	طلعت قدس شهنشاه طهور
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	زمین بشارت شد جهان پر وجود
سوی قربانگاه کف بر کف زدند	از شغف مضار و چنگ و دفن زدند	عاشقان بزم وصلش صف زدند
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	این ند چون ناله هاتف زدند
نور شد در وادی سینا عیان	نار شد از سدره موسا عیان	یار شد در کرمل و عکای عیان
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	این صلا ز دخانه ابها عیان
پیش رو شد پیام مرده رسان	مرده گان را جمله بخشید ند جان	عیسی و آب آمدند از آسمان
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	بر کشید این صوت را سا فور عیان
که مطیع غصن را بانه شوید	در کتاب عهد کرد امر اکید	قصه غیبت داشت چون فات فرید
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	بر جهان بخشید هر دم این نوید
ساجد اندر در گش مهر و مهر است	دیگران کل چاکرند و او شه است	غصن عظیم من اراده الله است
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	خواند این ترجیع انکو آگه است
سریزدان گشته فاش و بر بلا	بزریدای عارفان با گنگ بلا	موسم عهد است است و ولا
عید رضوان است و ایام بهار	فصل میثاق است و روز وصل یا	بصلا ای وصل جویان لصله
رخ گشود اندر بر کرسی آب	شد پدید از آسمان امر رب	این انسان با صد آهنگ و طرب

عید رضوان است و ایام بهار نمایش جز بندگی امری بیاد	فصل مثنیاق است و روز وصل یار دل بر سر رعبودیت نهاد	این صلابت کل زد از روس و عیب در سیم حق جمال من اراد
عید رضوان است و ایام بهار جز بیادت یکدم آسودن محال	فصل مثنیاق است و روز وصل یار برده از کف عشق تو صبر و مجال	این نداد و داد از عرش قواد ای جمال عمسد و وجه ذو کجلا
عید رضوان است و ایام بهار در تن و جان نار شوق افرو ختم	فصل مثنیاق است و روز وصل یار روز وصل اندر فراق سو ختم	دائم این ذکر است در فکر و خیال بسکه هر دم دل بیادت دو ختم
عید رضوان است و ایام بهار روح وصل کر چه تن پاد در گل است	فصل مثنیاق است و روز وصل یار وصل تو حاصل در اقلیم دل است	زین فغان آئین عشق آمو ختم یکت چون در کوی عشقت منزل است
عید رضوان است و ایام بهار بر سر بر و عرش دل داری مکان	فصل مثنیاق است و روز وصل یار نور رویت بنیم اندر شهر جان	این نوایم نانی هر مجلس است دارم اندر بجز تو و وصل عیان
عید رضوان است و ایام بهار خلد دل حبت و وفای تو بود	فصل مثنیاق است و روز وصل یار وصل جان فضل و عطای تو بود	گویم این مرده بذرات جهان قرب حق امر و رضای تو بود
عید رضوان است و ایام بهار سوده اند اندر ریهت روی نیاز	فصل مثنیاق است و روز وصل یار صد هزاران همچو محمودت ایاز	این بشارت از لقای تو بود ای نگار دلنواز چاره ساز
عید رضوان است و ایام بهار حفظ کن از سهو و نسیان خطا	فصل مثنیاق است و روز وصل یار این ضعیفان را نما فضل عطا	شسته اند از این تغنی سرفراز ای یکت جو دو سلطان سخا
عید رضوان است و ایام بهار	فصل مثنیاق است و روز وصل یار	مازند این نغمه هر صبح و مسا

مؤلف

کرد چون دلبر می شاق به عالم گذری
 نظر عاشق بیدل چو بدلدار فماد
 شرر فماد چنان در سر سودا زده اس
 ضرر و نفع چه داند تن جان باخته نی
 خبر عشق چو در کشتی جان جبت قرار
 خطر عاشق حق چیست که او را نبود
 بنر آموز ز پروانه جان سوز که او
 پر جان اوج دهی که تو در افلاک بقا
 سفر عشق که اندر پی وصلت خواهی
 در یار و حرم عشق کسی راست پناه
 سر آزادگی از حبیب دو عالم بدر آرد
 شجر کلاک عطا بهر خط و رمزی که نوشت
 شمرای دوست غنیمت تو بجان موسم صل
 بر خوان کرم و بزم عطا ذاکر باش
 ثم ذکر بدریای دلم غواص است
 در عشق بود مخزن سلطان وجود

گشت غارتگر جان و دل آدم نظری
 زدی از عشق بنجر منکه هستی شری
 که نباشد بدو عالم بی نفع و ضرری
 که ز وجود و عدم خویش ندارد خبری
 نبود ازیم و طوقان ففایش خطری
 بر تر از ترک دل و جان تن و سزبری
 گرد شمعش نبود و او به بال و پری
 تا بخلو تک اسرار نمائی سفری
 در ره یار نما سجده بهر خاک دری
 که بود عاشق شیدا دل شوریده سری
 تا که نور رخ حق بسنگری از هر شجری
 نیست در حکمت کنونش حد و شمری
 تا بری از شجر باغ کرم بار و بری
 که بجز ذکر و ثنا عسر ندارد شمری
 که بهر سو صد فایده فاندوری
 نیست جز گوهر عشق همسایم وزری

کام جان تا دهم ناله شام و سحری بلکه در درگاه آن یارنسا یاد اثری	زیر شکست و گهر دل بر دلبر بردم سحر و شام ز غم نغمه شوق و فی عشق
--	--

اثر لیلی و مجنون غم حسود و ایاز بود از دست عشقم سخن مختصری

دعوت

کتابه شیخ حسین شاه آبادی
مقیم بستی

آئری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

